پیشخوان

نظری و گذری بر خاطرات زنده‌یاد استاد سیدهادی خسروشاهی

روایتی از فراز و فرودهای تاریخ معاصر ایران

محمدرضا کائینی

در روزهایی که بر ما گذشت عالم مجاهد و فرهنگبان نامدار معاصر، زنده‌یاد استاد سیدهادی خسروشاهی روی از جهان برگرفت و رهسپار ابدیت گشت. در این شرایط که برگزاری مراسم ترحیم و بزرگداشت برای آن بزرگوار مقدور نیست، تنها می‌توان به کارنامه و آثار وی پرداخت و آن را به مخاطب معرفی نمود. اثری که هم‌اینک از آن سخن می‌رود، مجموعه‌ای از خاطرات آن مرحوم را در بر دارد که بازه زمانی آغاز زندگی تا سال ۱۳۳۰ را در بر می‌گیرد. مؤلف فقید در دیباچه این اثر درباره چگونگی ثبت این خاطرات آورده است:

«شاید حدود ۱۵ سال پیش، مدیریت محترم مرکز اسناد انقلاب اسلامی تهران با ارسال برنامه و طرح روزشمار انقلاب اسلامی در آئینه مسئولان، از اینجانب خواست که به نوبه خود با پاسخ دادن به سؤالات آن، با برنامه همکاری داشته باشم و اینجانب هم این پیشنهاد را پذیرفتم، به شرط آنکه ثبت و ضبط خاطرات در قم انجام پذیرد تا با مشکلات عدیده کلانشهر تهران روبه‌رو نشویم. در همین رابطه، برادری به نام آقای جواد امامی، از بخش اطلاع‌رسانی و مصاحبه‌های مرکز اسناد واحد قم، با اینجانب تماس گرفت و مقرر گردید که هر دو هفته یک‌بار جلسه گفت‌وگو داشته باشیم. طرح روزشمار انقلاب اسلامی که به کوشش آقایان جواد امامی و علی شیرخانی در چند فصل تهیه شده بود دارای ۷۱۵ سؤال بود که به تناسب موضوعات فصول چندگانه آن، تنظیم شده بود که درواقع جامع‌ترین و کامل‌ترین طرح‌ها در این زمینه بود. برنامه آغاز شد و تا جلسه دهم که شامل پاسخ بر حدود ۵۰ سؤال بود، ادامه یافت و محصول آن

زنده‌یاد سیدهادی خسروشاهی

کتابی است که هم‌اکنون در اختیار دارید، اما متأسفانه این برنامه به طور یکجانبه و ناگهانی قطع شد و اگر گفت‌وگوها ادامه می‌یافت و مثلاً به ۵۰ یا ۱۰۰ جلسه می‌رسید، بی‌تردید اکنون یک مجموعه خاطرات مستند چند جلدی درباره همه یا اغلب سؤالات مطرح شده در برنامه مزبور در اختیار داشتیم که بدون اغراق و مبالغه، می‌توانست در نوع خود بی‌نظیر باشد، اما قطع بی‌دلیل گفت‌وگوها باعث عدم تحقق این هدف گردید و اکنون ما، پس از مرور سالیانی دراز، فقط می‌توانیم محصول جلسات دهگانه را به دست چاپ بسپاریم و با مطالعه آن، روشن می‌شود که ادعای ما درباره بی‌نظیر بودن خاطرات مستند، اغراق و مبالغه نیست! اجرای برنامه چنین بود که آقای جواد امامی سؤالات را از روی متن آماده، مطرح می‌کرد و برادر دیگر آقای اوسطی به ضبط تصویری برنامه می‌پرداخت که هر دو بزرگوار با دقت، در اجرای برنامه و به شکل مناسب، از هیچ کوششی دریغ نداشتند. بدین ترتیب ثبت و ضبط این خاطرات توسط مرکز اسناد -واحد قم- انجام پذیرفت و طرح سؤالات و بعد تنظیم آن هم به عهده دوستان مرکز بود و طبق روش خاص خودشان، در آغاز هر جلسه، خلاصه‌ای از مطالب مطرح شده در جلسه قبل نقل می‌گردید.»

استاد خسروشاهی در آغازین فصل از خاطرات، معرفی خویش را به شرح ذیل آغاز کرده است: «اینجانب سیدهادی خسروشاهی فرزند مرحوم آیت‌الله حاج سید مرتضی خسروشاهی (قدس سره) در سال ۱۳۵۶ هجری قمری -مطابق اردیبهشت ماه ۱۳۱۷ ش- در تبریز به دنیا آمدم. خاندان ما از سیصد-چهارصد سال پیش که تاریخش در اختیار هست، خاندان علم و روحانیت، جهاد و فقاهت بوده‌اند. مرحوم والد هم از بزرگان علمای آذربایجان به‌شمار می‌رفت و صاحب رساله علمیه و مکتب تدریس و تبلیغ در مسجد معروف بازار تبریز بود. در تبریز علمای عظام مانند مرحوم آیت‌الله انگجی معروف، آیت‌الله آقامیرزا صادق آقا، آیت‌الله سیدعبدالحجت ایروانی، آیت‌الله آقامیرزا فاتح شهیدی و آیت‌الله سیدمرتضی خسروشاهی و آیت‌الله سیدمحمد مولانا و بالاخره آیت‌الله محمدعلی قاضی یا اخوی‌های معظم: آیت‌الله سیدابوالفضل و آیت‌الله سید احمد و آیات دیگر، نوعاً روزها یا شب‌ها جمعه در مسجد خودشان مجلس درس تفسیر قرآن یا تعلیم احکام و اخلاق و غیره برگزار می‌کردند.»

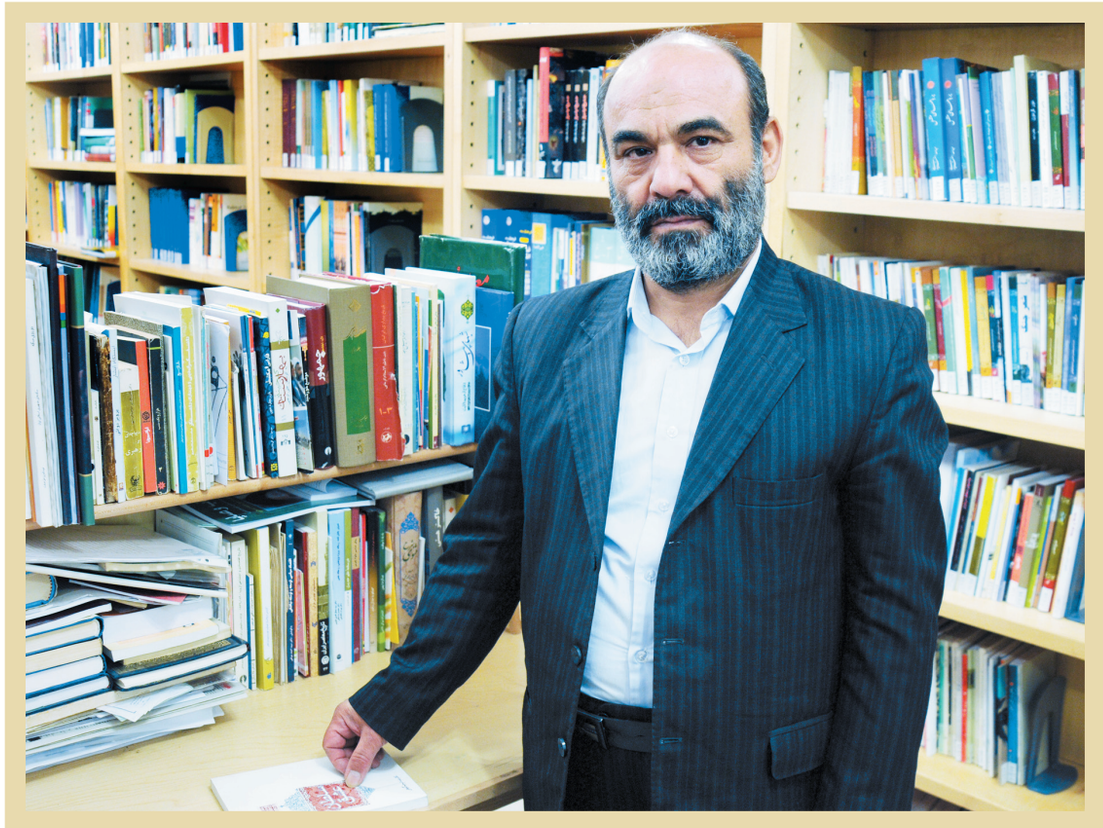

«رصدی از جای پای استعمار در ادوار گوناگون تاریخ معاصر ایران» در گفت‌وشنود با قاسم تبریزی

رضاخان به انگلیس پیام داد: من چه کار کرده‌ام که می‌خواهید مرا بردارید؟!

سمانه صادقی

در تاریخ معاصر ایران، حضور استعمار یکی از پدیده‌های نمایان و مؤثر بوده است. این حضور اما، بر فرآیندهای داخلی گاه حکم رانده و گاه آن را به‌شدت از خویش متأثر ساخته است. در گفت‌وشنودی که پیش روی شماست، جناب قاسم تبریزی، محقق تاریخ معاصر ایران به بیان تحلیل خویش از این رویداد پرداخته است. امید آنکه تاریخ‌پژوهان معاصر و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

می‌دانیم که از جمله راه‌های نفوذ و جریان‌ساز استعمار در کشورهای اسلامی تأسیس فرق و تشتت در امت اسلامی است. این حرکت‌های استعماری در ایران چگونه شکل گرفتند؟

بسم الله الرحمن الرحیم. اولین حرکت جریان‌ساز استعمار در ایران تأسیس فرقه اسماعیلیه آقاخانی است. آقاخان محلاتی، داماد فتحعلیشاه و حاکم کرمان و بم است و به تحریک انگلیسی‌ها تلاش می‌کند که آنجا را مستقل کند. یک سال و نیم غارت و چپاول و تعدی را در منطقه به راه می‌اندازد. هر بار هم که لشکر برای مقابله با او می‌رفت، او روز قبل به جای دیگری انتقال پیدا می‌کرد. اینکه چه کسی به او خبر می‌داد، بماند. نهایتاً وقتی که آقاخان با شکست مواجه می‌شود، انگلیسی‌ها او را به افغانستان می‌برند که در آنجا کار کند اما در افغانستان موفق نمی‌شود لذا او را به هندوستان می‌برند و او در آنجا فرقه اسماعیلیه آقاخانیه را بنا می‌کند و هنوز هم این فرقه در آنجا فعال است. دومین حرکت جریان‌ساز استعمار در ایران مسئله شیخیه است. در مورد شیخیه برخی معتقدند که شیخ احمد احسایی مستقیماً وابسته به انگلیسی‌ها بوده و برخی می‌گویند انگلیسی‌ها در مورد او موج‌سواری کرده‌اند. برای هر دو ادعا هم شواهد و قرائنی موجودند. چگونه یک شیخ که دچار انحرافاتی شده، می‌تواند اینطور در جامعه رشد پیدا کند و او را به طرف کرمانشاه، یزد، قزوین، تهران و خراسان و بعد هم کربلا حرکت می‌دهند و فرقه جدیدی را به وجود می‌آورند؟ بابیگری، ازلی‌گیری و بهایی‌گری هم از دیگر جریانات استعماری روشن و مشخص در ایران هستند. انجمن اخوت که یک جریان درویشی‌گری است هم از جمله جریانات استعماری است. اینکه آیا صفی‌علی شاه هم در این جریانات درویشگری به‌صورت تشکیلات ماسونی دخیل بوده یا نبوده، سندی در دست نیست اما در مورد میرزا علی‌خان ظهیرالدوله، داماد ناصرالدین شاه، که درویش و جانشین مظهر علی‌شاه بود، سند داریم. اگر خاطراتش را بخوانید می‌بینید، بیشتر تحت‌تأثیر طالبوف و این‌جور طیف‌هاست، اما بلافاصله بعد از خودش، تشکیلات را تبدیل به انجمن اخوت می‌کند و چند تن از ارتشی‌ها و رجال دوره رضاشاه و محمدرضا هم عضو این انجمن می‌شوند. انجمن اخوت هم طبق اسناد یک تشکیلات فراماسونری بود. یا خود تشکیلات فراماسونری که متعلق به انگلیسی‌هاست از دوره فتحعلیشاه در ایران افرادی را دارند که در اروپا به تشکیلات فراماسونری می‌پیوندند. از زمان ناصرالدین شاه فراموشخانه و جامعه آدمیت و لژ بیداری و یک لژ روشنایی هم در دوره سرپرسی ساکس در جنوب تأسیس می‌شود. البته او مدعی است که لژ روشنایی برای پلیس جنوب تأسیس شده بود، ولی می‌بینیم که برخی از رجال دوره رضاشاه و محمدرضا هم عضو آن بودند. افرادی مثل ذبیح‌الله قربان، رئیس دانشکده پزشکی شیراز یا دکتر فرهنگ مهر، رئیس دانشگاه پهلوی شیراز. از جمله جریانات استعمار در کشورمان مسئله خاندان‌هاست. خاندان‌هایی مثل فرمانفرمایان، رشیدیان، شوکت‌الملک در شرق، قوام‌الملک در شیراز و... این خاندان‌ها بقای خود را در اطاعت از انگلیس می‌بینند و انگلیسی‌ها هم منافع خود را منوط به حضور این افراد در منطقه می‌دانند، حال این افراد چه مثل قوام‌الملک شغلی نگیرد یا مثل شوکت‌الملک، پدر اسدالله علم یک دوره کوتاه وزیر پست و تلگراف بشود یا مثل خاندان فرمانفرما یا خاندان رشیدیان عمل کنند. در مرحله بعد استعمار افرادی را در کشور دارد مثل سیدضیاءالدین طباطبایی و علی دشتی و زین‌العابدین رهنما که اینها هم روزنامه‌نگار و هم رجل سیاسی هستند. البته سیدضیاء هم با صهیونیست‌ها کار می‌کرد، هم با انگلیس‌ها. علاوه بر شخصیت‌ها گاهی هم احزاب بازوان استعمار هستند. مثل حزب دموکرات که دبیرکل اول آن تقی‌زاده و بازوی توانای آن حیدر عمواوغلی کمونیست است و بعد از تقی‌زاده، سلیمان میرزای اسکندری سوسیالیست دبیرکل حزب دموکرات می‌شود. او در دولت رضاخان هم وزیر می‌شود. در دهه‌های ۲۰ و ۴۰ و ۵۰ احزاب زیادی را داریم. مثل حزب پان‌ایرانیست، حزب اراده ملی، حزب وطن، حزب عدالت علی دشتی و جمال امامی و عبدالرحمن فرامرزی و ابراهیم خواجه نوری، حزب مردم اسدالله علم، حزب ملیون منوچهر اقبال، حزب ایرانیان و...

رضاخان به فروغی گفته بود: «تو که با انگلیسی‌ها ارتباط داری، از آنها بپرس: من چه کار کرده‌ام که می‌خواهید مرا بردارید؟! فروغی هم وقتی که با سفیر صحبت می‌کند، به رضاخان می‌گوید تنها راه این است که تو بروی و پسرت بیاید»

پیش از دوره پهلوی چه احزابی در ایران وجود داشت؟

حزب «دموکرات» را از دوره مشروطه در کشور داریم که یک حزب قوی است. ولی احزابی مثل «اتّحاد ترقی» چندان جایگاهی در جامعه آن روز نداشتند. حزب «ایران جوان» که علی‌اکبر داور درست کرد هم عمر زیادی نکرد. ولی در دهه ۲۰، احزاب «وطن، عدالت و اراده ملی» هر کدام جایگاهی داشتند. البته اغلب احزاب ما به جای اینکه به حفظ منافع ملی بپردازند، به تشتت و اختلافات و درگیری داخلی پرداختند و قانون اساسی ما را به آن شکل درآوردند. به قول جلال آل‌احمد ما تبدیل به قومی شدیم که به هیچ قومی شباهت نداریم. غرب‌زدگی یعنی وبازدگی یا سِن‌زدگی. سِن وقتی به گندم می‌زند، مغز گندم را می‌خورد و پوسته‌اش را باقی می‌گذارد. آل‌احمد همچنین می‌گوید ما دچار برق‌زدگی شده‌ایم. برق وقتی انسان را می‌گیرد خون و آب بدنش را خشک می‌کند و فقط استخوان باقی می‌ماند. استعمارگران هم حساب شده و با برنامه و با شعار تجددگرایی، جامعه ما را به سمت غرب‌زدگی بردند. جریان غربگرایان دو شعار داشت؛ یکی باستان‌گرایی و هویت ایران باستان و دوم تجددگرایی. تجددگرایی چه در شکل انگلیسی و چه در شکل امریکایی در تاروپود زندگی مادی و معنوی ما رسوخ کرد. آنها شرق‌شناس شدند و ما غرب‌زده شدیم نه غرب‌شناس.

نقش استعماری انگلستان در سوگیری‌های سیاسی و فرهنگی ایران از چه دورانی آغاز شد؟

اساسا شروع نقش استعماری انگلستان از دوره ناصرالدین شاه آغاز شد. اولین منادی علنی آن هم ملکم‌خان است. او می‌گوید: «ما اگر بخواهیم مترقی و آدم بشویم، باید برای ۲۰۰ سال اختیارمان را به دست انگلیسی‌ها بدهیم تا آنها ما را آدم کنند.» بعد هم می‌گوید: «دانشی که دانشمندان غرب در اختیار مردم قرار می‌دهند مثل آموزه‌های پیغمبران است و آنها هم مثل پیغمبر حرف می‌زنند، منتها حرف امروز را می‌زنند و نه حرف گذشته را.» یکی از ویژگی‌های ملکم‌خان این بود که فلسفه و حقوق را خوب می‌فهمید، تحصیلکرده بود علاوه بر آن که غرب و مکتب اومانیسم را می‌شناخت. قلمش به قدری روان بود که امروز وقتی نوشته‌هایش را بخوانید، تصور می‌کنید که امروز نوشته شده است. قلم، قلم کهنه ادبیات قدیمی نیست. او در ترجمه هم وارد بود و مهم‌تر از همه اینها اینکه آدم تشکیلاتی بود. ملکم‌خان وقتی لژ فراموشخانه را تاسیس می‌کند، سه دسته به تشکیلات او می‌پیوندند؛ دسته اول شاهزاده‌گان هستند، که برای تفاخر و به امید آینده به او می‌پیوندند. چون می‌دانند او کیست و از کجا حمایت می‌شود. دسته بعدی عده ای از جواسیس خود انگلیس هستند که به صورت پراکنده، با ماسون‌ها مرتبط بودند. یک دسته هم روشنفکران و به تعبیر آن زمان منورالفکرهایی هستند که فکر می‌کردند در تشکیلات فراموشخانه با شعار آدمیت، انسان‌محوری و خدمت به انسان یا آزادی، برابری و برادری، جامعه به رشد می‌رسد. البته اینها آدم‌های خوبی بودند و فکر می‌کردند می‌توانند از این طریق به جامعه خدمت کنند، ولی وقتی وارد تشکیلات شدند، عموماً آلوده شدند. حتی آدم‌هایی داریم که متضاد بودند، از جمله ادیب‌الممالک فراهانی. او عالی‌ترین اشعار را درباره بعثت پیغمبر(ص) و قیام امام حسین(ع) گفته است و زیباترین اشعار را درباره ائمه اطهار(ع) دارد ولی مرامنامه و اساسنامه فراماسونری را هم به شعر درآورده است. این مسئله نشان‌دهنده این است که او درک و شعور کافی را از محیط ندارد و نمی‌داند پشت پرده گروه‌ها چه خبر است.

یکی از فجایع استعمارگران انگلیس در ایران شیوع قحطی، طی جنگ جهانی اول است. این مسئله چطور اتفاق افتاد؟

در جریان جنگ اول جهانی انگلیسی‌ها غلات ایران را یا به طرف آفریقا و هندوستان می‌بردند و یا طبق اسناد، آتش می‌زدند. نمی‌دانم آمار چقدر درست است، ولی آنچه مشهور است ایران در این جنگ ۱۰ میلیون تلفات داده است، درحالی که ایران اساساً طرف جنگ نبود. البته این جنگ، جهانی هم نبود و مربوط به درگیری چند اروپایی حیوان‌صفت می‌شد، با این حال ایران در آن جنگ مورد هجمه بسیاری از سوی استعمارگران انگلیسی قرار گرفت.

استعمار انگلستان تا چه حد در برآوردن رضاخان سهیم بود؟

انگلیس پس از انقلاب مشروطه طرحی را برای تغییر نوع حکومت در ایران آغاز نمود. در این بین شکست قرارداد ۱۹۱۹ نیز باعث سرعت بخشیده شدن به مقدمات کودتا توسط جریان انگلیسی شد. در این طرح آیرونساید مدیریت نظامی نیروهای قزاق را برعهده داشت. سرداردشیر جی نیز از سال ۱۲۹۶ رضاخان را با توجه به روحیه‌اش پیدا و زمینه‌های کودتا را فراهم کرد. در این طرح سیدضیاءالدین طباطبایی روزنامه‌نگار مرتبط با انگلیس قرار بود عملیات را به اجرا درآورد. هدف هم ایجاد جمهوریتی همچون ترکیه بود که البته با مقاومت مراجع و علما به شکست انجامید ولی نهایتاً رضاخان از سوی استعمار به پادشاهی رسید.

با توجه به آنکه شیخ خزعل از عوامل کهنه کار انگلستان بود چه شد که استعمارگران او را قربانی اهداف خود کردند؟

برای استعمار انگلیس حفظ منافع اش در برابر روس ها بر نوکران دست نشانده اش بیشتر اهمیت داشت. در سند داریم که فضل‌الله خان زاهدی حاکم وقت خوزستان با قنسول انگلیس در محمره (خرمشهر) مذاکره کرد و او اجازه داد که شیخ خزعل به تهران منتقل شود. شب هم در عرشه کشتی شرابشان را می‌خورند و نیمه‌های شب دست‌های شیخ خزعل را می‌بندند و او را به تهران منتقل می‌کنند. لشکرکشی به جنوب و نبرد با عشایر اصلاً برای دستگیری شیخ خزعل نبود چون شیخ خزعل، برادر خودش را به خاطر انگلیسی‌ها کشته و مردم منطقه را هم اذیت کرده بود و کسی از او دفاع نمی‌کرد. کلاً شیخ خزعل شخصیتی نبود که وجهه‌ای در میان مردم داشته باشد. در سال ۱۳۲۰ هم که رضاخان از ایران رفت، فقط زن و بچه‌اش آمدند و اموالش را طلب کردند.

استعمارگران پس از برکناری رضاخان برای سلطنت ایران چه گزینه‌هایی را در نظر داشتند؟

اول نظرشان این بود که حمیدمیرزا را روی کار بیاورند، ولی چون او فارسی بلد نبود، احساس کردند که فرد دیگری را انتخاب کنند. از طرفی پیش‌تر رضاخان به فروغی گفته بود: «تو که با انگلیسی‌ها ارتباط داری، از آنها بپرس: من چه کار کرده‌ام که می‌خواهید مرا بردارید؟ فروغی هم وقتی که با سفیر صحبت می‌کند، به رضاخان می‌گوید تنها راه این است که تو بروی و پسرت بیاید.» پس از استعفا و خروج رضاخان از تهران هم در مجلس علیه او و جواهراتی که با خودش برده بود، بحث می‌شود که فروغی می‌گوید من در بندرعباس جواهرات را پس می‌گیرم، ولی هیچ اقدامی در این زمینه صورت نمی‌گیرد و آن اموال از کشور خارج می‌شود. نهایتاً با پیروزی انقلاب اسلامی، غرب خصوصاً انگلیس و امریکا و اسرائیل پایگاه و اقتدار خود را در منطقه از دست داده و روند حاضر نشانه پایان استعمار در این سوی جهان اسلام است.

استعمارگران در پی جنگ دوم جهانی به چه بهانه‌ای ایران را اشغال کردند؟

همواره استعمار برای ورودش بهانه‌هایی دارد که همه آنها دروغ و جوسازی است. این‌بار البته بهانه‌شان برای اشغال حضور آلمان‌ها در ایران بود. درحالی که حضور آلمانی‌ها برای ساختمان‌سازی بود. ایران آن روزگار تحت اشغال انگلیس(۱۳۲۰-۱۲۲۹) و مستشارانش بود و جریان‌های انگلیسی از جمله اعضای لژ بیداری از ابتدای سلطنت پهلوی مدیریت مملکت را بر عهده داشتند. حتی نخست‌وزیران حکومت همچون فروغی، جم، احمد متین‌دفتری و منصور همگی انگلیسی بودند، مدیریت ارتش نیز کاملاً با انگلیسی‌ها بود. در چنین شرایطی شاه می‌توانست به سوی آلمان برود؟ فرض محال هم آلمانی‌ها در ایران نفوذ کرده باشند این مسئله چه ربطی به انگلیسی‌ها دارد؟ مگر ایران مستعمره انگلیس است؟ مگر انگلیس همسایه ایران است؟ مگر ایران جزو املاک و ثروت انگلستان است؟ مگر این مردم برده انگلیس هستند؟ فرض محال هم آلمانی‌ها قصد استعمارگری داشتند یا این ملت لیاقت دارد که آلمانی‌ها را از بین ببرد یا ندارد، این چه ربطی به انگلستان پیدا می‌کند؟ لذا بهانه انگلیس همان استعمار ایران است.

در دوران سلطنت پهلوی دوم استعمارگران به‌خصوص انگلستان تا چه حد در ماوقع جریانات داخلی ایران نقش داشتند؟

انگلستان با داشتن عواملی چون میس لمپتون، خاندان رشیدیان، اسدالله علم، شاپور ریپورتر، ارنست پرون در دربار نفوذ داشت اما سلطه اصلی در این دوره از آن امریکا بود. در دو مرحله تنش میان جریان امریکایی-انگلیسی سال‌های (۱۳۳۹-۱۳۳۶ و سال‌های ۱۳۴۸-۱۳۴۶) پدید آمد، اما وجه غالب از آن امریکا بود. انگلیس گاهی تعامل داشته و گاهی تعارض با امریکا، اما مهره‌های آنها امثال اسدالله علم، منوچهر اقبال، دکتر علی تقی عالیخانی، سرلشکر ناصر مقدم، سرلشکر منوچهر هاشمی، دکتر مصطفی الموتی، فریدون جم، لشکر آریانا و... فعال بودند.

نقش استعمارگران در کودتای ۲۸ مرداد چه بود و انگلیسی‌ها چه توطئه‌هایی در این دوره صورت دادند؟

نهضت ملی شدن صنعت نفت ۱۳۳۰-۱۳۲۷ حرکت علیه استعمار انگلیس و کوتاه کردن دست استعمار لندن از سرنوشت خاصه ثروت نفت ایران بود. با پیروزی نهضت نفت و تصویب آن در مجلس شورای ملی امریکا هم احساس کرد ایران در اداره مملکتش به کلی دست غرب را قطع خواهد کرد لذا از همان ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ توطئه توسط عواملشان را در کشورمان آغاز کردند. مطبوعات، احزاب، خاندان‌های وابسته، عوامل نفوذی‌شان در درون دولت و دربار با ایجاد جریان‌هایی سعی کردند نهضت را با شکست مواجه سازند.

رفتار استعمارگران انگلیس و امریکا به‌خصوص در چهار دهه دوران استقرار جمهوری اسلامی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از سال ۱۳۲۰ روند استعمار امریکا نسبت به استعمار انگلیس در ایران غالب است و از ۱۳۳۲ امریکایی‌ها بر ایران تسلط کامل پیدا می‌کنند که این تسلط منجر به اجرای طرح امریکایی‌ها برای دگرگون‌سازی ساختار ایران سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ و نهایتاً تصویب کاپیتولاسیون می‌شود. اما در حوادث سال‌های ۵۶ و ۵۷ سفیر انگلیس و امریکا، مثل دوقلوها، برای حفظ نظام شاهنشاهی تلاش می‌کردند. پس از پیروزی انقلاب هم در قضیه گروگانگیری در سفارت ایران در لندن که منجر به شهادت شهید لواسانی شد، ما هیچ واکنشی از سوی مقامات انگلیسی مشاهده نمی‌کنیم. در جریان چاپ کتاب سلمان رشدی(Sir Ahmed Salman Rushdie) هم که توطئه‌ای بسیار حساب شده علیه اسلام بود و منجر به فتوای تاریخی امام در اسفند ۱۳۶۷ شد، می‌بینیم که خانم تاچر(Margaret Hilda Thatcher) از سلمان رشدی دفاع می‌کند و حتی بازار مشترک اروپا متحداً علیه ایران وارد عمل می‌شوند. اگرچه آن حکم همچنان به قوت خود باقی است و باید روزگاری به اجرا درآید اما در این مدت امریکا و کل اروپا علیه اسلام، انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی شروع به توطئه می‌نمایند و این نه‌تنها به دلیل کوتاه شدن دست استعمار از ایران و استقلال و اقتدار ایران که نهضت اسلامی در منطقه با الهام‌گیری از ایران رشد و گسترش می‌یابد منافع کل غرب در جهان اسلام به خطر می‌افتاد تا آن جا که شوروی، افغانستان را اشغال و امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها امام موسی صدر را می‌ربایند و در عراق آیت‌الله محمدباقر صدر به شهادت می‌رسد و در الجزایر نهضت اسلامی به رهبری عباس مدنی توسط فرانسوی‌ها از میان برداشته می‌شود.

جریان صدور انقلاب اسلامی در جهان اسلام و رویارویی ایران در برابر امریکا و غرب یک نبرد طولانی ۴۰ ساله را به دنبال دارد که امروز شاهد حرکت‌ها در افغانستان، عراق، پاکستان و یمن و حتی تحولات در فلسطین هستیم. اگرچه این نبرد در مصر توسط امریکایی‌ها ظاهراً شکست خورده ولی این بار غرب در یک بحران شدید قرار گرفته است. به نظر می‌رسد همین تحریم‌های غرب برای ملت‌ها یک دوره سازندگی است، اگر مدیران اجرایی و دولتمردان تکیه بر قدرت ملت نمایند و جهاد دفاعی و جهاد ملی در تمامی ابعاد علمی و عملی صورت گیرد. مسلماً موفقیت در دهه ۱۴۰۰ و دهه پنجم انقلاب از آن ماست که روند هم همین را نشان می‌دهد و عقب‌نشینی و شکست غرب را در منطقه شاهد خواهیم بود. درحقیقت یک جنگ حق و باطل، اسلام و کفر آغاز شده و مسلماً صدور انقلاب و احیای اندیشه اسلامی، حرکت و جنبش‌های اسلامی در منطقه، غرب را به چالش و انفعال انداخته و این را نباید از نظر دور کرد. به هر صورت ما در یک جنگ ایدئولوژیک، سیاسی و فرهنگی با غرب هستیم. البته در این سه عرصه هم موفق عمل کرده‌ایم و در عرصه نظامی نیز موفق خواهیم بود.